



آموزشی

«قبلی بعدی»

پرسش از تاریکی، آری، تاریکی

جمعه ۰۴ اردیبهشت ۱۳۹۴

نویسنده: بهنام صدیقی



توضیح «سایت عکاسی» - این مطلب یادداشتی است به قلم بهنام صدیقی که بر عکس‌های نمایشگاه «هست شب» با آثاری از محمد غزالی نوشته شده است.

پرده‌ای ضخیم و سیاه رنگ را کنار می‌زنم تا پس از آن درب‌های گالری را باز کنم. لحظه ورود به فضای گالری، لحظه برخورد با تاریکی است. موقعیتی که بیننده را محتاط و کنجکاو می‌کند. هیچ چراغی در سقف گالری روشن نیست، تنها کورسو عکس‌های کوچکی است که تابشی کم‌توان از پشت، سعی در روشنایش دارد. به کندی خودم را به عکس‌ها می‌رسانم، نگرانم که کسی در اطراف است یا نه تا لااقل به جایی یا کسی برخورد نکنم. عکس‌ها همه در شب گرفته شده‌اند و فضای داخلی مغازه‌هایی را در ساعت تعطیلیشان نشان می‌دهند. گویی تنها واسطه بین دوربین و فضای کم و بیش تیره مغازه‌ها، شیشه همان مغازه‌ها است که البته این حائل در عکس هویدا نیست.



هر چند نمی‌توان در مکان عکس‌ها شک داشت اما فاصله کم دوربین با اشیا، در اغلب عکس‌ها، فضای کلی عکس‌ها را در مرز بین فضای عمومی و خصوصی باقی می‌گذارد. انگار این اشیا می‌توانند در خانه‌های ما نیز در گوشه‌ای به تاریکی نشسته باشند. از این زاویه شاید بتوان عمل عکاس را نوعی دستبرد به خلوت اشیا-آدم‌ها تلقی کرد؛ عملی که می‌توان آن را در روشنی روز و در روابط روزانه نیز سراغ گرفت.



چشم‌هایم که به کمی نور خو می‌گیرد، متوجه حجمی تیره در کنار قاب عکس می‌شوم. با نور چراغ موبایلم قاب دیگری را از همان عکس و در همان اندازه کوچک ولی بی نور و تاریک می‌بینم. مانند عکس کناریش با پاسپورتی مشکی و گسترده قاب شده است. همه عکس‌ها با چنین ارائه‌ای، فضای مستطیل شکل گالری را پر کرده‌اند، یعنی ۹ قاب دو لته‌ای که یک لته روشن به طریقه لایت باکس دارد و یک لته تاریک.

چنین مواجهه‌ای با فضای نمایشگاه، مخاطب را با حسی از ناآشنایی و تشویش، گمگشتگی و جستجوگری، ظلمت و نور همراه می‌کند. انگار همواره آنجا که نور تابانده شده، یک سیاهی هم ارز، رازی را بر دشمن می‌گذارد. این سیاهی سنگین بر روی واقعیت محاصره شده در تیرگی، اجازه اتکا به نور را از کفمان می‌رباید و به جای آن سایه‌ای از شک و تردید و پرسش می‌نشانند. پرسش درباره چه؟ که؟ جواب هر چه باشد، باید در نظر داشت که نفس «پرسش» زمینه‌ای مفهومی را نیز برای عکس‌ها می‌سازد. اکنون همه چیز با «پرسش» در ذهن مخاطب به حرکت درمی‌آید.



محمد غزالی با چنین ارائه‌ای، مخاطبش را به نگاه کردن به عکس‌هایش که اینجا یادآور دو چشم باز و بسته هستند، دعوت می‌کند تا او به آن چه پیش رویش گذاشته شده، دوباره بنگرد و گونه‌ای چشم دیگر را - که اینجا بر بسته بودنش تاکید شده- بیاید. چشم بسته‌ای که می‌تواند مستتر در درون خود بیننده نیز باشد. شاید او به چشم دیگری نیاز دارد و شاید دیدن ظلمت را در تنها در تاریکی می‌توان تلنگر زد.



اما نمایشگاه نیمه دیگری نیز دارد. چرا که نور تابانده شده از پشت به عکس‌ها، به تدریج جایش را به تاریکی می‌دهد، (انگار عمل نوردهی توسط عکاس به اتمام رسیده و نور پشت عکس، در سطحی دیگر استعاره‌ای از جهان هنرمند بوده) و در نیمه دوم نمایشگاه، شاهد روشن شدن لثه تاریک به وسیله نور باریک و موضعی گالری هستیم (انگار عکاس عکسش را از روی نگاتیو چاپ کرده و پس از این جای خود را به آنچه که در ذهن مخاطب گنجانده، داده است). اکنون از طریق نور، پرده از روی آنچه که در دل شب راز آمیز جلوه می‌کرده، فرو افتاده و ما دوباره به دنیای نه چندان روشن روز پرتاب شده‌ایم و در یک جایجایی، به گونه‌ای دیگر، چشممان باز و دوباره بسته شده است. آنچه که در این میان حاصل شده، همه در تاریکی به ذهن هجوم آورده تا در نیمه دوم، در فرایند روزمره زندگی حل شود.

«هست شب»، عنوان نمایشگاه، برگرفته از شعری از نیما یوشیج به همین نام است که در سال ۱۳۳۴ شمسی، در فضای ملت‌هیب سیاسی و اجتماعی سال‌های سیاه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سروده شده است. انتخاب چنین عنوانی از سوی غزالی ناخودآگاه و خودآگاه، ما را با خوانش‌های سیاسی-اجتماعی از نمایشگاه همسو می‌سازد.

به نظر می‌رسد نکاتی که [محمد غزالی](#) از شعر نیما وام گرفته را بتوان هم در عنوان نمایشگاه - و به واسطه آن تاکیدش بر موقعیت لحظه اکنون - و هم در نقش مفهومی خطی از شعر - هم از این روست نمی‌بیند اگر گم‌شده‌ای راهش را* - در فرایند ارائه نمایشگاه و گسترش معنا در اندیشه مخاطب موثر یافت.

اما اگر از سمبلیم شاعرانه نیما دور شده تا دوباره به درون آنچه عکاس در قاب‌هایش به تصویر درآورده، نزدیکتر شویم، در پشت شیشه‌های نامرئی مغازه‌ها، اشیایی را می‌بینیم که همه مصنوع و چیزی غیر از مایحتاج روزانه هستند. از مجسمه‌های تزئینی و تابلوی‌های نقاشی تا میلی تک افتاده و مدل هواپیمای مسافربری. حتی آنجا که پرتوهای خندان یک کودک را در چند قاب یک آتلیه عکاسی می‌بینیم باز انگار به جهان مصنوع و کالاشدگی وارد شده‌ایم. چیزی از حالت طبیعی خارج شده و با نور مصنوعی احاطه شده‌اش، یک بار دیگر منجمد شده است؛ اینجا مغازه‌ها خود به استودیوی عکاسی بدل شده‌اند و عکاس با نور لامپ‌های موجود و چسباندن دوربینش به شیشه مغازه، عکسی مستند از خلوت خفته کالاها، در تاریکی شهر برداشته؛ از آنجا که اشیای رها شده در تنگنای تیره شب، جایگزین آدم‌های خیره به آنها در روز شده‌اند.

اگر چه غزالی تعدادی از عکس‌های این نمایشگاه را پاییز ۱۳۹۲ در نمایشگاه کانتمپراری استانبول به گونه‌ای دیگر (با عناوین انتخابی برای هر عکس و عنوان «درهای بسته» برای مجموعه و...) به نمایش گذاشته بود، اما می‌توان آن را در راستای کارهای اخیرش ارزیابی کرد. چرا که در سه مجموعه اخیرش - علاوه بر توجه به بازنمایی پسرقت‌های پنهان اجتماع - کوشیده تا در کم‌رنگ کردن حضور عکاس به مثابه تنها نگرنده حاضر، از پشت دوربین، موثر عمل کند. چه آنجا که در مجموعه «[تهران کمی مایل به راست](#)» از فیلم‌های تاریخ گذشته پولاوید برای بازنمایی اتفاقی و رو به محو شدن خیابان‌های تهران کمک گرفته، چه آنجا که در مجموعه «[جای سیر خویان](#)» دوربین را به شکل تصادفی در محل نقطه دید مجسمه‌های مشاهیر ایران قرار داده تا اشاره‌ای بر فراموشی و تضاد داشته باشد و چه در این نمایشگاه که لنز دوربین را مماس بر شیشه مغازه‌ها کرده تا با ارائه‌ای در راستای بیان هنریش، مخاطب را بیش از پیش در ساخت معنایی عکس‌ها شریک کند.



عکسی از فضای نمایشگاه در نیمه اول



عکسی از فضای نمایشگاه در نیمه دوم

* بخشی از شعر «هست شب» سروده نیما یوشیج

شما در حال حاضر، نسخه مخصوص چاپ مطلب را مشاهده می‌کنید. اگر از طریق موتورهای جستجو به این صفحه آمده‌اید، لطفاً به [صفحه اصلی مطلب](#) و یا [صفحه اول سایت عکاسی](#) مراجعه کنید.